

اینکه با زبان فارسی پرورش یافته و سرشته شده است و اطلاعاتی از زبان فارسی و طرز تلفظ ایرانیان داده که مؤید این معنی است (الزینة، ۶۵-۶۴/۱). از آن گذشته کسی که مسئولیت دعوت اسماعیلی را در نواحی مختلف ایران برعهده گرفته و در کار خود موفقیت‌های شایان توجه نیز کسب کرده است، قاعدتاً می‌بایست ایرانی بوده باشد. بسیار بعید است که عربی (از مغرب؟) و مبلغ مذهبی تازه بتواند در ایران، در زمانی کوتاه، پایگاهی چنان برجسته بیابد.

از زندگی او پیش از پیوستنش به دعوت اسماعیلی نیز اطلاع چندانی نداریم؛ فقط این احتمال هست که در مدرسه دعوات یمن تعلیم دیده و از آنجا به ری گسیل شده باشد (غالب، ۹۷، حاشیه ۱). وی داعی جزیره ری بود (کرمانی، الاقوال، ۲). تامل ضمن یادآوری این نکته می‌گوید که با وجود این، ابوحاتم به بغداد رفت و آنجا را مرکز اقامت خود قرار داد (ص ۸)، ولی زمان آن را ذکر نمی‌کند.

ابوحاتم گفتاری شیرین و کلامی بلیغ داشت که توانست امرا و عامه مردم را به مذهب خود جلب کند. وی در علم لغت و شعر و حدیث دستی داشت (نظام‌الملک، ابن حجر، همانجاها). مقام علمی او در حدی بود که مأموریت اصلاح خطاها و برقراری سازش و هماهنگی میان معتقدات جوامع مختلف اسماعیلی (در بخشی از ایران) به او واگذار شد (ایوانف، «ادبیات»، ۲۵). اسماعیلیان از لحاظ دعوت برای او شأنی والا قائل بودند و حمیدالدین کرمانی او را از جمله کسانی می‌خواند که به «سداد طریقه» معروفند (راحة العقل، ۱۰۹). ابوحاتم با تألیفات خویش به دفاع از مذهب اسماعیلیه برخاست (غالب، ۹۷)، تا جایی که وی را با دو تن از یارانش، ابویعقوب سجستانی و محمد بن احمد نسفی، از اساطین دعوت اسماعیلی شمرده‌اند که کوششهایشان اثر ملموسی در نشر فرهنگ اسماعیلی و فلسفه جدید آن داشته است (همدانی، عباس، ۳۶۹؛ حسن، عیدالله، ۱۸۶). سابقه دعوت اسماعیلی در ایالت جبال به مردی خلف نام می‌رسد که به گفته نظام‌الملک (ص ۲۵۳) عبدالله بن میمون قداح وی را مأمور دعوت در ناحیه ری و قم و کاشان و آبه کرد. چون وی در گذشت پسرش احمد به جای او دعوت را برعهده گرفت. احمد بن خلف نیز مردی به نام غیاث را جانشین خویش کرد و غیاث پس از چندی همراه ابوحاتم که به انجمن مؤمنان اسماعیلی پیوسته بود، به دعوت پرداخت، اما چون وعده ظهور قریب‌الوقوع مهدی را در زمانی معین داده و چنین نشده بود، خلق از او برگشتند و وی ناگزیر از چشم عامه پنهان شد. سپس کار بر کسی ابوجعفر نام از خاندان خلف قرار گرفت، اما ابوحاتم توانست ریاست اسماعیلیان را از آن خود کند (ح ۳۰۰ ق) و با زبردستی امر تبلیغ مذهب را به پیش برد (همو، ۲۵۵-۲۵۲). نیز نک: ابن ندیم، ۱۸۸؛ استرن، ۵۷.

دعوت اسماعیلی در عهد عیدالله تنها به یمن یا بحرین منحصر

البطلان، ۶. فدک (نجاشی، همانجا)؛ ۷. قد فعلت فلاتلم، که طوسی از آن با عنوان المثالب نیز یاد کرده و گفته که کتاب بزرگی بوده است (نجاشی، طوسی، همانجاها). این کتاب مورد استفاده عمادالدین طبری در کامل بهائی (۱۲۹/۲ - ۱۳۲) قرار گرفته است؛ ۸. مجالس مع المخالفین فی معان مختلفة (نجاشی، همانجا)، که نشان می‌دهد ابوالجیش با مخالفان خود از مکاتب مختلف کلامی مناظراتی داشته است؛ ۹. نقض العثمانیة للجاحظ (طوسی، همانجا؛ قس: نجاشی، همانجا)؛ ۱۰. نقض ماروی من مناقب الرجال (ابن شهر آشوب، همانجا)؛ ۱۱. النکت و الاغراض، در امامت (نجاشی، همانجا؛ قس: طوسی، همانجا).

مأخذ: ابن ادریس، محمد بن احمد، مستطرفات السرائر، قم، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۷ م؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، معالم العلماء، نجف، ۱۳۸۰ ق/۱۹۶۱ م؛ ابن ندیم، الفهرست؛ ابویحیی توحیدی، اخلاق الوزیرین، به کوشش محمد طنجی، دمشق، ۱۳۸۵ ق؛ سید مرتضی، علی بن حسین، الذخیره، به کوشش احمد حسینی، قم، ۱۴۱۱ ق؛ طوسی، محمد بن حسن، امالی، بغداد، ۱۳۸۴ ق/۱۹۶۴ م؛ همو، الفهرست، به کوشش محمداصادق بحر العلوم، نجف، کتابخانه مرتضویه؛ عمادالدین طبری، حسن بن علی، کامل بهائی، قم، ۱۳۷۶ ق؛ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، نجف، ۱۳۸۲ ق؛ همو، الامالی، به کوشش غفاری و استاد ولی، قم، ۱۴۰۳ ق؛ نجاشی، احمد بن علی، رجال، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، ۱۴۰۷ ق؛ ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر، قم، ۱۳۷۵ ق؛ نیز:

McDermott, M. J., *The Theology of Al-Shaikh al-Mufid*, Beirut, 1986.

حسن انصاری

ابوالجیوش، نک: بنی نصر.

ابو حاتم اسفزاری، نک: اسفزاری.

ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان بن احمد (د ۳۲۲ ق/۹۳۴ م)، از متفکران، مصنفان و داعیان بزرگ اسماعیلی ایران. ابن حجر (۱۶۴/۱) او را «لیثی» خوانده است که وجه این نسبت روشن نیست (نک: همدانی، حسین، مقدمة الزینة، ۲۶/۱ و حاشیه). همین گونه است نسبت کلابی که قاضی عبدالجبار بدو می‌دهد (ص ۱۶۵). ابن ندیم (ص ۱۸۸، ۱۸۹) و کاشانی (ص ۲۲) وی را ابوحاتم بن حمدان رازی و رستانی خوانده‌اند. ورستان به گفته یاقوت (۹۲۱/۴) از قرای سمرقند بوده است. خواجه نظام‌الملک وی را از پشاپویه، جایی نزدیک ری دانسته است (ص ۲۵۵). گویا وی به «منعم» نیز شهرت داشته است (کاشانی، همانجا؛ قزوینی، ۳۱۲).

اطلاعات ما از زندگی ابوحاتم اندک است. درباره ایرانی بودن او نیز اختلاف است. حسین همدانی (همانجا) گوید: اسم و لقب وی حاکی از آن است که عرب بوده و کلام مبهم اسفزاری (ص ۱۲۴-۱۲۵) را با اشاره ضمنی به اینکه وی از اهل مغرب بوده است، مؤید این امر می‌گیرد. حسین همدانی اطلاع ابوحاتم را از زبان فارسی دلیل ایرانی بودن وی نمی‌داند، بلکه اصرار او را در برتری زبان تازی بر سایر السنه تأییدی بر نظر خود می‌شمارد (همانجا)، اما فرض ایرانی بودن او اقرب به صحت است. ابوحاتم خود اعتراف ضمنی دارد به

نماند، بلکه در همه نقاط سرزمین اسلامی منتشر گشت، اما با وجود این نتوانست ریشه‌های استواری بیابد. پیروان این آیین در میان اکثریت سنتی مذهب، اقلیتی بیش نبودند. آنان برای عمل نظامی آمادگی نداشتند، بلکه دعوتشان عمدتاً به اقناع عقلی و تأثیر و نفوذ فکری و علمی گرایش داشت، یعنی لااقل در ایران دعوت به دست فلاسفه، علما و متفکران برجسته‌ای چون ابوحاتم رازی، نسفی، سجستانی و نظایر آنان بود. اینان از فلسفه استفاده شایان می‌بردند و به ویژه تعلیم مشهور اسماعیلیه که علم را فقط می‌توان از امام ظاهر یا مستور دریافت کرد — چه مستقیماً از خود او، چه از طریق دعوات وی — ابزاری عالی برای اقناع دیگران بود (حسن، همان، ۲۴۳-۲۴۴).

این دعوات و از جمله آنان ابوحاتم، در دعوت خود بیشتر به نواحی کوهستانی — مناطقی که اسلام در آن جایها چندان پا نگرفته و در دل مردم ریشه‌دار نشده بود — توجه داشتند. نظر آنان که خود در جدل و مباحثات دینی استاد بودند، بیشتر متوجه مردمی بود که در اینگونه مسائل مهارت چندان نداشتند (همان، ۲۴۶-۲۴۷). با همه این احوال ظاهر آن چون نخستین داعیان اسماعیلی (در ایران) از لحاظ جلب قلوب عامه نتوانستند توفیقی به دست آورند، رهبران محلی این نهضت نوبا به طبقات بالای جامعه روی آوردند و اندیشیدند که می‌توانند با نفوذ در اشراف و حاکمان موفقیتی کسب کنند، اما این روش هم در نهایت بی‌نتیجه ماند (استرن، ۱۲).

عامل مهم تغییر جهت مزبور در سیاست دعوت اسماعیلیه ابوحاتم بود که به سوی سران قوم توجه کرد (همو، ۸) و توانست بعضی از بزرگان را به مذهب خود متمایل کند (نک: ابن حجر، همانجا). در واقع دعوت ابوحاتم در عهد عبیدالله المهدي مؤسس سلسله فاطمی (خلافت: ۲۹۷-۳۲۲ ق/ ۹۱۰-۹۳۴ م)، تأثیری خاص در امور سیاسی طبرستان و دیلمستان و بعضی جاهای دیگر ایران داشت. چون وی کار دعوت را عهده‌دار شد، داعیانی به اطراف فرستاد و نواحی گرداگرد ری، چون طبرستان، گرگان، آذربایجان و اصفهان در حوزه دعوت او قرار گرفتند (نظام الملک، ۲۵۵). ابوحاتم با تغییر جهت مهمی که در امر دعوت ایجاد کرده بود، توانست امیر ری، احمد بن علی را به سوی خود جلب کند و به گفته نظام الملک (همانجا) او را به مذهب خویش درآورد.

هنگامی که قدرت سیاسی پشتیبان ابوحاتم در ری از میان رفت، وی نیز به دیلمان گریخت و با تعقیب سیاست قبلی، اسفارین شیرویه و نیز گروهی از اهل دیلمان را به مذهب خود متمایل کرد (بغدادی، ۱۷۰). با برکناری اسفار و قدرت گرفتن مرداوچ پسر زیار، موقعیت ابوحاتم بلافاصله به خطر نیفتاد و حتی گفته‌اند که مرداوچ دعوت او را اجابت کرد (کاشانی، ۲۲). حق این است که در اسماعیلی شدن اسفار یا مرداوچ یا حتی حاکم ری باید شک کرد، زیرا دادن آزادی عمل به یک داعی و احتمالاً استفاده‌های سیاسی از او — در جهت دشمنی با خلافت عباسی — غیر از پذیرفتن کیش و آیین است.

در این دوران و احتمالاً در زمانی که ابوحاتم نزد مرداوچ از

موقعیت مساعدی برخوردار بود، مناظراتی بین او و محمد بن زکریای رازی (د ۳۱۳ ق/ ۹۲۵ م) در حضور مرداوچ صورت گرفت (نک: کرمانی، الاقوال، ۳-۲) که در مکتب اسماعیلی از لحاظ اثری که بر متفکران بعدی داشت، اهمیت ویژه‌ای دارد. ابوحاتم شرح این مناظرات و گفت و گوهای خود را با رازی در کتاب خویش اعلام النبوة آورده و به ویژه بیشتر به شرح نظریات خود در ردّ وی پرداخته است. او در این کتاب از رازی به نام یاد نکرده و فقط در اشارت بدر به لفظ «ملحد» اکتفا کرده است (مثلاً نک: ۳، ۷۱، ۱۱۷، جم)، اما حمیدالدین کرمانی که از جمله تالیان وی است، هویت او را مکشوف کرده و معلوم نموده که او محمد بن زکریای رازی بوده است (نک: همان، ۹).

ستاره اقبال ابوحاتم و اسماعیلیان در دیلمان و طبرستان به زودی افول کرد. نظام الملک می‌گوید در دیلمان ابوحاتم به مردم بشارت داد که به زودی امامی ظهور خواهد کرد و بسیاری از مردم بدو میل کردند، اما چون گفتار ابوحاتم راست نیامد، با او مخالف شدند و قصد هلاک او کردند و وی مجبور به فرار شد (ص ۲۵۶-۲۵۷). اما آنچه در مورد علت فرار ابوحاتم صحیح‌تر به نظر می‌رسد، این است که مرداوچ که در آغاز از اسماعیلیان حمایت می‌کرد، در ۳۲۱ ق/ ۹۳۳ م بر آنان خشم گرفت و به کشتار آنان پرداخت (استرن، ۶۶-۶۷؛ بدوی ۱۹۰/۲). ابوحاتم از این پس تا هنگام مرگ به ناچار پنهان زیست (حسن، همان، ۲۴۸؛ غالب، ۹۸). اسفراینی از کشته شدن ابوحاتم سخن می‌گوید (ص ۱۲۵)، اما صحت آن معلوم نیست.

پس از مرگ ابوحاتم، اسماعیلیان ایران دچار هرج و مرج شدند و بسیاری از آنان آیین خویش را رها کردند. پس از او اسماعیلیان مدتی سرگردان بودند و سرانجام زهیری را به دو تن تفویض کردند: عبد الملک کوکبی در گرده کوه و اسحاق در ری (نظام الملک، ۲۵۷). این اسحاق ممکن است ابویعقوب اسحاق بن احمد سجزی (با سجستانی) باشد (مق ۳۳۱ ق/ ۹۴۳ م) که شاگرد یا دوست ابوحاتم بود (نک: حسن، همان، ۲۵۱-۲۵۲، تاریخ، ۴۷۱). اسفراینی جانشینان ابوحاتم را دو تن می‌داند: محمد بن احمد نسفی در ماوراءالنهر و ابویعقوب سجزی در سیستان (همانجا).

ابوحاتم در برخی مسائل با دوست همکیش خود ابو عبدالله محمد بن احمد نسفی اختلافاتی داشت و کتاب الاصلاح را در اصلاح نظریات او که در المحصول آمده بود، نوشت. ابویعقوب اسحاق بن احمد سجستانی، شاگرد نسفی، در تأیید کتاب استاد خود، المحصول، اثری به نام النصرة تألیف کرد و بعدها حمیدالدین کرمانی در کتاب خویش با عنوان الرياض فی الحكم بین الصادین صاحب الاصلاح وصاحب النصرة کوشید که بین آراء ابوحاتم و سجستانی موافقتی ایجاد کند (نک: ۴۹-۵۰؛ نیز نک: ابوانف، همان، ۲۵، «مطالعاتی».

(ص ۴ - ۹).

از آراء جالب توجه ابوحاتم نظر او در باب مراتب صدور عالم از ذات باری است. وی با استناد به حدیثی که به امام صادق (ع) نسبت می‌دهد، می‌گوید: نخستین خلقی خدا توهم است و اگر خداوند چیزی را توهم کند، آن را نزد خویش ابداع کرده است و پیش از آنکه ظاهر شود، در غایت لطافت است. توهم وزن و رنگ و حرکت ندارد و شنیده نمی‌شود و محسوس نیست. خلق دوم حروف است. حروف وزن و رنگ ندارند، دیده نمی‌شوند، ولی شنیده می‌شوند و بر زبان جاری می‌گردند و خلق سوم همه چیزهایی است که با حروف وصف می‌شوند، ملموس و محسوس و دارای وزنند و دیده می‌شوند. خداوند سابق است بر توهم و توهم سابق است بر حروف. حروفی که خداوند بدانها تکلم کرده است، غیرمحدثند و حروف محدث غیر از حروف کلام الله می‌باشند (الزینة، ۶۶/۱ - ۶۸). افزون بر این نظر، از کتاب الاصلاح ابوحاتم برمی‌آید که وی به نظمی نوافلاطونی برای مراتب جهان قائل بوده است. در این نظریه نخستین موجودی که پدید می‌آید (مبدع اول) عقل است و از عقل، نفس به طریق انبعاث صادر می‌گردد. عقل و نفس هر دو «عالم لطیف» را می‌سازند و پس از آنها «عالم کثیف» یا عالم مادی می‌آید. بالاترین مرتبه در این عالم هیولی و صورت است، این دو منبعث از نفس نیستند، بلکه تنها آثار تفکر آنند. ابوحاتم پس از خالق یگانه و دو مخلوق اول، به سه نوع ماده قائل است: اول آنکه صرفاً «وهمی» است و آن حالات نفس است؛ دوم «افراد» یا چهار طبع؛ سوم عناصر یا «امهات» که از ترکیب چهار طبع حادث می‌شوند و از اختلاط آنها جوهرهای چهارگانه پدید می‌آیند (ایرانیکا، ۱/۳۱۵؛ ایوانف، همان، ۱۴۲ - ۱۴۱).

بعضی از نکات مورد قبول ابوحاتم که در الریاض حمیدالدین کرمانی آمده، اینهاست: نفس در ذات خود تام است، زیرا از عقل اول که خود تمام است، منبعث شده است (ص ۵۳). به همان ترتیب که نفس منبعث از عقل اول تام است، هیولای منبعث از نفس نیز تام است. همچنین است صورت منبعث از هیولی (ص ۱۲۹). انسان نتیجه عالم در کلیت آن است و وجود عالم از برای اوست. بشر نظیر کل عالم است و هیچ جزئی از اجزاء عالم نظیر او نیست، او جمیع جواهر عالم را در خود جمع کرده است و بدین لحاظ عالم صغیر خوانده می‌شود (ص ۱۲۷، ۱۴۳). لکن انسان به سبب جوهر شریفی که در او هست (نفس ناطقه) بر کل عالم فضیلت دارد (ص ۱۴۸، ۱۴۹).

یکی از نکات مهم در مجموعه فکری و اعتقادی ابوحاتم این است که وی قدر را بر قضا مقدم داشته است. وی در دو باب از کتاب الزینة از تقدم قدر بر قضا سخن گفته است (۱۳۵/۲ - ۱۴۱). دلیل وی نیز این است که قدر همان تقدیر است و قضا تفصیل، تفصیل صورت نمی‌پذیرد، مگر بعد از تقدیر (نک: کرمانی، الریاض، ۱۵۳).
آثار:

۱. الزینة فی الکلمات الاسلامیة العربیة، کتابی است در

۱۱۹). وی در بیشتر موارد حق را به ابوحاتم داده و گه‌گاه نیز از سبزی دفاع کرده است (ایوانف، همانجا).

آراء: چنانکه از لسان المیزان ابن حجر مستفاد می‌شود، ابوحاتم نخست از اسماعیلیه نبود، اما به این مذهب گرایش پیدا کرد و سپس از دعوات اسماعیلیه شد (همانجا)، اما اینکه ابن ندیم می‌گوید او نخست ثنوی بود، سپس دهری شد و آنگاه به زندقه گرایید (همانجا)، معلوم نیست بر چه اصلی مبتنی است.

به هر حال ابوحاتم یکی از بزرگان اسماعیلیه است و در تاریخ مذاهب و فرق اهمیت و اعتباری خاص دارد. وی در زمانی می‌زیست که خلافت فاطمی در مصر ظهور کرد و افتراقی بزرگ در صفوف اسماعیلیان رخ داد. از این رو دانستن اینکه وی در برابر فاطمیان چه موضعی اتخاذ کرده، از اهمیتی خاص برخوردار است. بنابر شواهد موجود دعوت ابوحاتم از سوی فاطمیان و برای آنان بود (نک: همدانی، حسین، الصلیحین، ۲۵۱). اسفراینی او را از پیروان عبیدالله المهدی خوانده است (ص ۱۲۴ - ۱۲۵). گفته شده که ابوحاتم کمی پیش از آنکه المهدی در قیروان به قدرت رسد (۲۹۷ ق / ۹۱۰ م)، از مغرب دیدن کرده است (همدانی، حسین، مقدمه الزینة، ۲۶). حکایت اسفراینی (همانجا) نیز دال بر آن است که او زمانی در مغرب بوده است. به گفته ایوانف معمول این بود که داعیان آن دوران برای کسب مقامات بالاتر یا تعالیم ویژه به مرکز جنبش مراجعه می‌کردند (همان، ۱۱۸). به علاوه، گویا ابوحاتم از مکاتبی که عبیدالله در شمال آفریقه برای دعوت تأسیس کرد، تأثیر بسیار پذیرفته بود (حسن، عبیدالله، ۲۴۵).

با اینکه ابوحاتم همچون دیگر اسماعیلیان دوره ستر، به رجعت محمد بن اسماعیل بن جعفر (ع) در آخر الزمان باور داشت (ایوانف، همان، ۱۵۶)، ظاهراً پس از انشقاق اسماعیلیان، به المهدی وفادار ماند. یکی از شواهد این امر ممکن است نظر القائم بامر الله (خلافت: ۳۲۲ - ۳۳۴ ق / ۹۳۴ - ۹۴۶ م)، جانشین المهدی، درباره او باشد. گویند وقتی کتاب الزینة ابوحاتم را نزد القائم بردند، او آن کتاب را بسیار تحسین کرد (ادریس، ۱۶۹ - ۱۷۰). اگر وی ابوحاتم را مخالف المهدی می‌دانست، بعید بود که وی را تأیید کند. اینکه کاشانی می‌گوید: ابوحاتم با ابوطاهر جنبای ارتباط مستمر داشته و میانشان پیوسته مکاتباتی صورت می‌گرفته است (همانجا)، نمی‌تواند چندان مقبول باشد، مگر آنکه این ارتباط و مکاتبات در جهت دعوت به طریق موردنظر ابوحاتم و بازداشتن ابوطاهر از مسیری باشد که انتخاب کرده بود.

اصولاً ابوحاتم خود از صاحب نظران در موضوع امامت بود و درباره ستر و مبدأ ظهور توجیهات جدید آورد و نظریات اسماعیلیان را در این باره با نظم نوینی آراست (حسن، عبیدالله، ۲۴۳، ۲۴۷؛ غالب، ۹۷). ابوحاتم چون اسماعیلیان دیگر قائل به مذهب تعلیم بود و اینکه تنها مصدر معرفت حقیقی امام است. وی در اعلام النبوة بامهارت لزوم وجود امام و هادی الهی را برای بشر ثابت می‌کند

اصطلاحات اسلامی که غیرمنظم تدوین شده است. در این کتاب ابوحاتم کوشیده است که همچون عالمی لغوی عمل کند و از ابراز عقیده شخصی خودداری نماید. حسین بن فیض الله همدانی جلدهای اول و دوم این کتاب را در قاهره (۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ م) به طبع رسانده است. عبدالله سلوم سامرائی جلد سوم الزیة را همراه با اثر خود الغلو والفرق الغالية، در بغداد (۱۳۹۲ ق/ ۱۹۷۲ م) به چاپ رسانده است.

۲. اعلام النبوة، که پاسخهای ابوحاتم رازی است به نظریات محمد ابن زکریای رازی و سراسر حجتیهایی است در تأیید اصول و معتقدات دینی. در این کتاب نیز مؤلف چندان به نظریات شخصی و مذهب مقبول خویش نمی‌پردازد، ولی شواهدی از آیین اسماعیلی در جای جای این کتاب به نظر می‌رسد. این کتاب چند بار به چاپ رسیده، از آن جمله است چاپ تهران به کوشش صلاح صاوی و غلامرضا اعوانی (۱۳۵۶ ش).

۳. الاصلاح، که ابوحاتم در اصلاح نظریات دوستش نسفی (صاحب المحصول) نوشته است. بروکلیمان آن را الاصلاح فی التأویل می‌خواند و می‌گوید در شناخت قصص قرآنی است (GAL, S, I/323). نیز نک: ایوانف، «ادبیات»، ۲۵-۲۶. به گفته سزگین این اثر تفسیر قرآن است بر مبنای تفکر اسماعیلی (GAS, I/573) و ظاهراً کهن‌ترین کتاب موجود اسماعیلی است که کلام آن مذهب را بر مبنای فلسفه نوافلاطونی بیان کرده است (ایرانیکا، همانجا). قسمتی از ابتدای کتاب که احتمالاً مقدمه و بخشی از آغاز متن بوده، در ادوار گذشته گم شده و از دست رفته است (ایوانف، همانجا، «مطالعاتی»، ۱۲۷). نسخه‌ای از آن که در ۱۳۱۳ ق کتابت شده، در بمبئی (مجموعه فیضی، شم ۱۱) نگهداری می‌شود.

۴. الجامع، در فقه. این کتاب در زمان ابن ندیم وجود داشته و او آن را دیده بوده است (ص ۱۸۹).

۵. الرجعة، کتابی است منسوب به ابوحاتم که نشانی از آن در دست نیست (ایوانف، «ادبیات»، ۲۶؛ بدوی، ۱۹۲/۲).

ماخذ: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، بیروت، ۱۳۹۰ ق/ ۱۹۷۱ م؛ ابن ندیم، الفهرست، به کوشش فولکر، لایپزیگ، ۱۸۷۲ م؛ ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان، اعلام النبوة، به کوشش صلاح صاوی و غلامرضا اعوانی، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ همو، الزیة، به کوشش حسین بن فیض الله همدانی، قاهره، ۱۹۵۷-۱۹۵۸ م؛ ادریس بن حسن قرشی، عیون الاخبار و فنون الآثار، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۷۵ م؛ استرن، س. م.، «اولین ظهور اسماعیلیه در ایران»، ترجمه سیدحسین نصر، مجله دانشکده ادبیات، تهران، ۱۳۴۰ ش، س ۹، شم ۱؛ اسفراینی، شهفور، التبعیر فی الدین، به کوشش محمدزاهد کوثری، قاهره، ۱۳۷۴ ق/ ۱۹۵۵ م؛ بدوی، عبدالرحمن، مذاهب الاسلامیین، بیروت، ۱۹۷۳ م؛ بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، به کوشش محمدزاهد کوثری، قاهره، ۱۳۶۷ ق/ ۱۹۴۸ م؛ تامر، عارف، مقدمه وحاشیه برالریاض (نک: همو، کرمانی)، حسن، حسن ابراهیم، تاریخ الدولة الفاطمیه، قاهره، ۱۹۶۴ م؛ همو و طه احمد شرف، عبدالله المهدی، قاهره، ۱۹۴۷ م؛ غالب، مصطفی، اعلام الاسماعیلیه، بیروت، ۱۹۶۴ م؛ قاضی عبدالجبار همدانی، «ثبوت دلائل نبوة سیدنا محمد (ص)»، اخبار القرامطة، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۴۰۲ ق/ ۱۹۸۲ م؛ قزوینی رازی، عبدالجلیل، النقص، به کوشش میرجلال‌الدین محدث ارموی، تهران، ۱۳۵۸ ش؛ کاشانی، عبدالله بن علی، زیة التواریخ، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۶۶

ش؛ کرمانی، احمد بن عبدالله، الاتوال الذهیه، به کوشش صلاح صاوی، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ همو، راحة العقل، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۸۳ م؛ همو، الریاض، به کوشش عارف تامر، بیروت، ۱۹۶۰ م؛ نظام‌الملک، حسن بن علی، سیاستنامه، به کوشش جعفر شمار، تهران، ۱۳۵۸ ش؛ همدانی، حسین بن فیض الله، الصلیحون والحركة الفاطمیه فی الیمن، قاهره، ۱۹۵۵ م؛ همو، مقدمه وحاشیه الزیة (نک: همو، ابوحاتم رازی)؛ همدانی، عباس، ضمیمه الصلیحون (نک: همو، همدانی، حسین)؛ یاقوت، بلدان؛ نیز: GAL, S; GAS; Iranica; Ivanow, W., Ismaili Literature, Tehran, 1963; id, Studies in Early Persian Ismailism, Leiden, 1948; Stern, S. M., "The Early Ismaili Missionaries...", Bulletin of the School of Oriental and African Studies, London, 1960, vol. XXIII.

ابوحاتم رازی، محمدبن ادریس بن منذر بن داوود بن مهران حنظلی (۱۹۵-۲۷۷ ق/ ۸۱۱-۸۹۰ م)، محدث و رجال‌شناس نامی ری. بعضی نسبت حنظلی وی را مأخوذ از محله درب حنظله ری دانسته‌اند و برخی دیگر گفته‌اند که وی از مولای تمیم بن حنظله به شمار می‌رفته است (ابن قیسرانی، الانساب، ۴۵؛ سمعانی، ۲۸۵/۴، ۲۸۷؛ قس: یاقوت، ۳۱۱/۲). ابوحاتم از ۲۰۹ ق به فراگرفتن حدیث پرداخت و از کسانی چون عتاب بن زیاد مروزی، عبدالله بن عاصم و بشر بن یزید بن ابی الازهر حدیث شنید. در ۲۱۳ ق از ری خارج شد و سفرهای علمی خود را آغاز کرد و در این سفرها که ۷ سال طول کشید، به شهرهای مختلف عراق، حجاز، شام و مصر مسافرت نمود و در بازگشت به ری توشه‌ای از علم و دانش به همراه داشت. بار دیگر در ۲۴۲ ق از ری خارج شد و در ۲۴۵ ق به ری بازگشت (ابن ابی حاتم، تقدیمه، ۳۵۹-۳۶۰؛ سمعانی، ۲۸۵/۴؛ خطیب، تاریخ، ۷۷/۲). وی در ۲۵۵ ق راهی سفر حج شد و در مسیر خود در شهرهای مختلف عراق و غرب ایران توقف کرد. به نظر می‌رسد که بازگشت او به ری در ۲۵۷ ق بوده باشد (برای تفصیل بیشتر، نک: ه. د. ج. عربی، ابن ابی حاتم). ابوحاتم سرانجام در ری درگذشت (خطیب، همانجا). وی در طی سفرهای خود از خرمن دانش دانشوران و علمای حدیث بهره‌ها برد و برای کسب علم متحمل رنجهای بسیار گردید که گوشه‌هایی از آن را فرزندش باز نموده است (ابن ابی حاتم، همان، ۳۵۹-۳۶۶). مشایخ وی بسیارند؛ برخی از آنان افزون بر آنچه اشاره شد، عبارتند از: احمد بن حنبل، قتیبه بن سعید، محمد بن بشار بن دار، ابن ذکوان قاری، عبدالملک بن قریب اصمعی، ابوصالح کاتب اللث، نعیم بن حماد خزاعی و ابونعیم فضل بن دکین (همو، الجرح، ۲۰۴/۲)؛ خطیب، همان، ۷۳/۲، ۷۶؛ ابن ابی یعلی، ۲۸۵/۱؛ مزنی، ۳۹/۱۶-۴۰). برخی شمار مشایخ وی را نزدیک به ۳۰۰ تن نوشته‌اند (ذهبی، ۲۴۸/۱۳).

برای فهرستی از مشایخ وی، نک: مزنی، همانجا). ابوحاتم را فردی آشنا و چیره‌دست در تشخیص صحت و سقم حدیث و جرح و تعدیل روایات و ناقلان آثار و توانا در حفظ حدیث دانسته‌اند. او به گفته پسرش تنها از یکی از استادان خود به نام ابن نفیل حدود ۱۳۰۰ حدیث شنیده و نوشته بوده است (ابن ابی حاتم، تقدیمه، ۳۴۹، ۳۶۳). مقام و منزلت علمی وی چنان بود که طالبان علم برای استماع حدیث به نزد او می‌شتافتند، چنانکه وقتی در بغداد به نقل